

کودکی

صد و بیست و هفت ساله

O رایکا بامداد

زبان طنزگونه اثر، در این فضای سبک و سیال فانتزی، نقش مکمل دارد. البته، داستان در یکی دو فصل اول شکل نمی‌گیرد و اساساً ماجرای دیگری را دنبال می‌کند تا گره‌ای در داستان افکنده شود و سپس روایت اصلی خود را پیدا می‌کند و ماجراهای اصلی داستان یکی‌یکی روی می‌دهند.

داستان بعد از تصمیم جادوگر کوچولو که قصد رفتن به مراسم جشن جادوگرها را دارد، این‌گونه ادامه پیدا می‌کند: «همه چیز به خوبی می‌گذشت؛ البته اگر جادوگر کوچولو در مسیر رقص خاله مادرش، خانم رومپومیل، جادوگر هوا قرار نمی‌گرفت.

رومپومیل شوخی سرش نمی‌شد. او پُرمدا و بدجنس بود و همین که در آن شلوغی به جادوگر کوچولو برخورد، فریاد زد: «این جا را ببین! تو این‌جا چه کار می‌کنی؟»

بعد از این‌که خاله «رومپومیل» او را می‌بیند، جادوگر کوچولو را پیش رئیس جادوگرها می‌برد و قرار می‌شود اگر جادوگر کوچولو، ظرف یک‌سال توانست جادوگر «خوبی» بشود، بتواند وارد جشن جادوگرها شود و رقص جادوگری بکند.

از این‌جاست که داستان، روال اصلی خود را پیدا می‌کند و پس از کتکی که جادوگر کوچولو از جادوگرهای دیگر می‌خورد، هر فصل داستان، بیانگر حرکت مستقل و تنه‌ای او با دوست کلاغش است به سمت شخصیت مورد قبول خود. او با

رمان «جادوگر کوچولو»، براساس یک سوءتفاهم ساده، شکل می‌گیرد. این رمان، قصه‌ای ظریف و سبک و به دور از هرگونه اضافه‌گویی و توصیفات اضافی است. نویسنده این داستان، با حس ظریف طنزی که در قصه می‌تند، با اشاره‌های فراوان، این نکته را به مخاطب کودک خود نشان می‌دهد که شادی‌ای که از فکر کردن به دیگران و کمک به آن‌ها نصیب کسی می‌شود، به مراتب بهتر و بالاتر از شادی‌ای است که از روی خودخواهی و فقط برای خود به دست بیاید.

جادوگر کوچولو که تازه صد و بیست و هفت ساله شده، می‌خواهد به جشن جادوگرها برود، اما با مشکل «صغر سن» روبه‌روست! او برای چنین مهمانی مخصوصی، خیلی کوچک است و رفتن به آن جشن، یک عمل غیرقابل بخشش از طرف دیگر جادوگرهای بزرگ است. در واقع، جادوگر کوچولوی یکه و تنها، به مثابه یک کودک، در تقابل با جمع جادوگرها که همگی بزرگ‌تر از او هستند، قرار می‌گیرد و کودک مخاطب را در انتخاب خود، در جبهه نیک، که خواسته‌های مقبولی از همجنس‌های بزرگ‌تر خود دارد، قرار می‌دهد.

فانتزی داستان که با کارهای جادویی جادوگر کوچولو شروع می‌شود، ذهن مخاطب را آماده می‌کند تا در فصل‌های بعدی کتاب، در پی چیزهای شگرف‌تری، به همراه حسی از طنز در کنار فانتزی باشد.



- O عنوان کتاب: جادوگر کوچولو
- O نویسنده: او تفرید پرویسلا
- O مترجم: سپیده خلیلی
- O ناشر: پیدایش
- O نوبت چاپ: اول ۱۳۸۱
- O شمارگان: ۳۰۰۰ نسخه
- O تعداد صفحات: ۱۶۸ صفحه
- O بها: ۹۰۰ تومان

جادوهای مختلف و ایجاد وضعیت‌های متفاوت، به کمک آدم‌های اطرافش می‌رود. در این بین، با تیپ‌های متفاوتی از آدم‌ها روبه‌رو می‌شویم که هر کدام بنا به ضرورتی که در داستان برای آن‌ها پیش آمده، آرزو و یا رنجشی از زندگی خود دارد که جادوگر کوچولو، آن خواسته را برای آن‌ها برآورده می‌کند. این آدم‌ها، از کودکان که چیزی نمانده گاوشان را از دست بدهند گرفته، تا پیرزن‌هایی که شبیه خود جادوگر کوچولو هستند و برای جمع کردن هیزم به جنگل می‌روند، همگی اهالی روستای کنار خانه جادوگر کوچولو را تشکیل می‌دهند. پیش از این، جادوگر کوچولو نسبت به این آدم‌ها بی‌تفاوت بود و اکنون با آن‌ها یک به یک روبه‌رو می‌شود، صحبت و اختلاط می‌کند و از مشکل آن‌ها می‌پرسد و به موقع، به یاری آن‌ها می‌شتابد. در خلال فصل‌ها، جادوگر کوچولو بعضی از این اشخاص را به اسم می‌شناسد و با آن‌ها مراوده و رابطه‌ای دوستانه برقرار می‌کند.

البته جادوگر کوچولو، دستیاری دارد که در مواقع مختلف، دوست و همفکر او می‌شود، «آبراکساز» کلاغ در واقع، اولین کسی است که شیطنت‌های جادوگر کوچولو را مثل آب دهان انداختن از بالا روی سر شکارچی، نهی می‌کند و او را به سمت کارهای خوب سوق می‌دهد.

در طول فصل‌ها، ما با زوایای متنوعی از شخصیت‌های این دو قهرمان که همه جا با هم

هستند، آشنا می‌شویم.

همان‌طور که قدم به قدم، شاهد تغییر نگرش او نیز هستیم. جادوگر کوچولو که ابتدا می‌خواهد در جشن جادوگرها شرکت کند و میان آن‌ها باشد و خوش بگذراند، با کمک‌هایی که به آدم‌های روستا می‌کند، کم‌کم به طرف آن‌ها متمایل می‌شود و از این که در میان آن‌ها به شادی بپردازد، خوشحال و سرخوش می‌شود: «جادوگر کوچولو هوس کرد که به شهر برود. می‌خواست بازار هفتگی آن جا را ببیند.

آبراکساز ذوق زده فریاد زد: «چه خوب! من هم همراهت می‌آیم! ما در جنگل تنها هستیم. این جا درخت‌ها زیادند و آدم‌ها کم. توی شهر در بازار، برعکس این است!»

می‌توان این تحول نگرش جادوگر کوچولو را از جادوگر - موجودی ترسیده و تنها - به موجودی اجتماعی و دارای خصوصیات و عواطف انسانی دانست. اگر چه این حرکت جادوگر کوچولو، از مفرد به جمع و از موجودی غیرانسانی به انسان، آهسته و در خلال فصل‌ها و با تجربه‌هایی که در تعامل با دیگر انسان‌ها به دست می‌آورد، اتفاق می‌افتد، به یک باره در فصل آخر و با طغیان علیه همه جادوگرهای شرور، صورتی خودآگاهانه می‌یابد.

«آبراکساز»، کلاغ نیز در خلال این فصل‌ها، شخصیت خاص و درونی‌تری پیدا می‌کند. او مثل همه کلاغ‌هایی که در خدمت جادوگرها هستند،

کنار صاحبش، در همه ماجراها شرکت می‌کند و نقش عمده‌ای در تعیین رفتار جادوگر کوچولو دارد و در فصلی که زندگی و خانواده او درونمایه قرار می‌گیرد، همراه صرف شخصیت جادوگر بیرون می‌آید و نقشی تأمل برانگیز و دارای عمق عواطف و احساسات درونی به خود می‌گیرد و مخاطب را به خود و شخصیتش علاقه‌مند می‌کند. با نگاهی به جزئیات نقش این شخصیت‌ها، می‌توان آن‌ها را به مثابه شخصیت‌هایی که از آن‌ها آشنایابی شده است و تیپ قبلی‌شان در این‌جا قابل شناسایی نیست، بهتر شناخت.

۱- «جادوگر کوچولو»: او علی‌رغم این که صدوبیست و هفت سال دارد، اما از نظر جادوگرها هنوز خیلی کوچک است و حق شرکت در جشن را ندارد. نویسنده به زیبایی، توانسته است جادوگر کوچولو را در عین پیرزن بودن - چنان که همه جادوگرها چنین هستند شخصیتی کودکانه جلوه دهد.

در واقع او به لحاظ ظاهر و آن‌طور که در چشم مردم دهکده به نظر می‌رسد، یک پیرزن است. اما در پرداخت شخصیت وی، ساختی کودکانه رعایت شده است؛ مخصوصاً در تقابل با جادوگرها و از جمله خاله «رومپومپل» و به نوعی دیگر، جمع این دو نقش را برای مخاطب کودک، به خوبی ایفا می‌کند. این صورت دوگانه، علاوه بر باورپذیری قدرت‌های فوق‌طبیعی قهرمان توسط مخاطب، در عین حال چهره‌ای صمیمی و دوست‌داشتنی، به شخصیت جادوگر کوچولو داده است.

همان‌طور که اشاره شد، او اگر چه ابتدا با هیچ کس ارتباط ندارد و فقط مشتاق است تا به مهمانی جادوگرها برود، کم‌کم جذب مردم اطرافش می‌شود و با هر کمکی که به آن‌ها می‌کند، خودش را بیشتر به آن‌ها نزدیک می‌بیند: «جادوگر کوچولو از آن همه شلوغی خوشحال شد. می‌گذاشت که مردم او را به این طرف و آن طرف ببرند. او پیش یا کوب ایستاد و با چند سکه یک فندک خرید و یا کوب هم به عنوان هدیه، یک حلقه بلوری به جادوگر هدیه کرد» و در انتهای داستان، با همین فندک، جادو و کتاب‌های جادوگری دیگر جادوگرها را آتش می‌زند تا آن‌ها دیگر نه مزاحم او و نه مزاحم آدم‌ها شوند. با دیدی دیگر، می‌توان گفت که رابطه جادوگر با آدم‌ها، رابطه‌ای دوطرفه است و هر کدام به نوعی نیاز دیگری را برآورده می‌کند. چنان‌که در انتها، او با از میان بردن جادوی جادوگرها، قدمی خودآگاهانه، به سمت اجتماع انسان‌ها برمی‌دارد.

۲- «آبراکساز»: کلاغ نیز نوعی متفاوت از تیپ شناخته شده کلاغ در داستان‌های جادوگرهاست. کلاغ معمولاً در این‌گونه داستان‌ها دستیاری و یا به اسمی دیگر، پیشخدمتی جادوگرها



را می‌کند و از نظر پلیدی و بدخواهی، دست کمی از صاحبان خود ندارد. اما «آبراکساز»، نه تنها زبردست و فرمانبر جادوگر کوچولو نیست، بلکه در تمامی داستان، نقش راهنما و هدایت کننده جادوگر کوچولو را بر عهده دارد و البته، شخصیت او نیز در مقایسه با سلف خود، مورد توجه است؛ چرا که جادوگر «خوب» بودن را اوست که به جادوگر کوچولو می‌آموزد. در واقع، او فرشته نگهبان اعمال جادوگر است و شیطنتهای او را که باعث اذیت و آزار دیگران می‌شود، به جادوگر کوچولو گوشزد می‌کند: «جادوگر کوچولو محکم سرش را به نشانه منفی تکان داد. آبراکساز گفت: «ولی اگر اشتباه

نقش ضد قهرمان و بار منفی داستان، به عهده طیفی از جادوگرها گذاشته شده که در مقابل آن، انسان‌هایی هستند که در گوشه و کنار، زندگی آرام و ساده‌ای دارند



نکنم، تو بهترین راه را برای این کار انتخاب کرده‌ای!» بعد سکوت کرد. جادوگر کوچولو هم سکوت کرد.

آن چه آبراکساز گفته بود، او را به فکر انداخت و با افکار هولناکش کلنجار رفت.

«آبراکساز» اگر چه گاهی رفتارش در برابر جادوگر کوچولو خشک و خشن می‌شود، از قلبی رئوف و مهربان برخوردار است و مخصوصاً در فصل «جادو، محکم‌کاری شده» که داستان وارد زندگی و افکار خصوصی «آبراکساز» و خانواده او می‌شود، با لایه‌هایی به مراتب درونی‌تر از شخصیت وی مواجه می‌شویم، «آبراکساز، کلاغی مجرد بود و به مجردی عادت کرده بود. او عادت داشت بگوید: «یک کلاغ مجرد راحت‌تر زندگی می‌کند. اول این که لازم نیست لانه‌ای بسازد.

دوم این که لازم نیست گرفتار زنی بشود و سوم، از این که مجبور شود سال به سال برای نیم دوجین چوجه کلاغ گرسنه زحمت بکشد.»

۳- «خاله رومپومپل» هر چند تنها جادوگری نیست که در داستان به ما معرفی می‌شود و در ضمن، سردسته جادوگرها نیز جادوگر دیگری است، تنها جادوگری است که شخصیتش، به عنوان نماد بقیه جادوگرها که در آن گردهمایی شرکت دارند، واکاوی می‌شود و بیشتر از بقیه در ماجراها نقش دارد. در عین حال، به عنوان شرورترین و بدجنس‌ترین جادوگر که حتی به خواهرزاده خود، یعنی جادوگر کوچولو هم رحم نمی‌کند.

به نوعی بقیه جادوگرها را رهبری می‌کند و همه، حتی رئیس جادوگرها هم از افکار بدجنسانه او تبعیت می‌کنند. ارتباط خوشی «خاله رومپومپل» و جادوگر کوچول، گو این که ذهن مخاطب کودک را به افسانه‌هایی با ضد قهرمان «نامادری» ارجاع می‌دهد، توان این مقایسه را نیز به او می‌دهد که میان دو شخصیت از یک خانواده - در مفهوم وسیع آن - چقدر تفاوت از درک مفاهیم خوبی و بدی، نیک جنسی و بدجنسی می‌تواند وجود داشته باشد. بدین گونه، مخاطب کودک می‌تواند خودآگاهانه و از روی شناخت و همذات پنداری، خواسته‌های قهرمانش را بپذیرد.

به طور کلی، این رمان را می‌توان به دو بخش عمده تقسیم کرد. بخش اول را می‌توان از شروع داستان تا پنج فصل ابتدایی، یعنی «تصمیم‌های خوب» دانست که تقریباً به شناسایی ابتدایی قهرمان‌ها و ضد قهرمان‌ها و نوع ارتباط آن‌ها با هم مربوط می‌شود.

در این پنج فصل، جادوگر کوچولو و دوست کلاغش به ما معرفی می‌شوند سپس با رفتن او به جشن جادوگرها و گیر افتادنش، گره قصه افکنده می‌شود و مسیری پیش روی قهرمان داستان باز می‌کند تا بتواند با توانایی‌هایی که به دست خواهد آورد، در جشن‌های بعدی حضور یابد.

چرخه‌ای که جادوگر کوچولو، به همراه دوست کلاغش، در بخش دوم می‌پیماید، سبب می‌شود تا ساختار شخصیت قهرمان، تحولاتی عمیق پدید آید که او را از موجودی فردگرا، به موجودی جمع‌گرا و اجتماعی، از موجودی نسبتاً شر، به موجودی خوب و

بالغ و از موجودی ناخودآگاه، به موجودی خودآگاه تبدیل کند.

او در انتهای رمان، با تصمیمی آگاهانه، موجودیت، مکان و موقعیت خود را انتخاب می‌کند. چیزی که بعد از پایان داستان برای مخاطب باقی می‌ماند، همان شرایطی است که جادوگر، آگاهانه پیش روی خود قرار داده است. او از موجودی منزوی که با هیچ کس ارتباطی ندارد و گاهی هم شیطنتهایی علیه انسان‌ها دارد، به موجودی عاقل و اجتماعی تبدیل می‌شود که جادوی همه جادوگرهای شرور را از میان می‌برد و با لذت، زندگی کردن در میان انسان‌ها را می‌پذیرد و می‌تواند درست مانند یک انسان در میان آن‌ها زندگی کند. البته، با این نقطه قوت که او از توانایی‌های یک جادوگر برخوردار است و هر موقع که لازم ببیند، می‌تواند از قدرتش به نفع انسان‌های اطرافش که احتیاج به کمک دارند استفاده کند. اگر جادوگر کوچولو در انتها از قدرت جادویی‌اش هم می‌گذشت و درست مانند یک انسان معمولی می‌شد، می‌توانستیم این را نگاهی انسان‌گرایانه به افسانه‌هایی بدانیم که قهرمان‌های جادوگر آن، با توجه به قدرت‌های فوق‌طبیعی خود، خود را بهتر از انسان می‌دانند. اگر چه این نوع نگاه را در این داستان نمی‌توان قویاً رد کرد، داستان چنین مسیری را نمی‌پیماید و قصد بیان چنین دیدگاهی را ندارد. چرا که در انتها، جادوگر با استقلال شخصیت و حفظ هویت فردی خود و تمام توانایی‌هایش، تصمیم به زندگی در کنار انسان‌ها می‌گیرد. در واقع، داستان بر استقلال، هویت فردی و تصمیم‌های خودآگاهانه او برای دگرگونی شرایط تاکید دارد.

نقش ضد قهرمان و بار منفی داستان، به عهده طیفی از جادوگرها گذاشته شده که در مقابل آن، انسان‌هایی هستند که در گوشه و کنار، زندگی آرام و ساده‌ای دارند. جادوگر کوچولو و دوستش، در میان این دو طیف قرار می‌گیرند.

